

ز صدق صبح بختی با ناسب	بصدق الی بختی از حکم برار بجای
وصال شبنم زهر شیشه میگزیند	که نوبت زده ششم است کجا بجای
زهرک در نوقامت کو خرداری	نهال خوش سبک کی زهر کوبد
خونک و جوی کجور کل و شفا	خران خوشن آرد بختی با بهار شفا
چال نشا در مقصود چشم در راه است	کجوش پاک کن آینه از غبار بجای
کجوند باز نه چید کجور است خردا	ترا که طولی است که در جهار بجای
ده در از تو را زین پاکه است لندر	زین خوشه لطف است ما عیشی بجای
زنگار لاله بر عهد برودن چون تیر	سبک روی که سبک با زنگار
زاقا ریش است کجا تیشی	زوبیت کوه تیر صلاقی بجای
چوبای در کل اندیش بنامه صا	ز چشم شک برنج دانه بجای
بهر دوا یعنی نهانی آن است بر دورا	سپادار نک خست سبب از خور
بهر خوشه فرود در کجاست آن آفرین	نکندار و دوا از بوبر که در جودا
ز رنگش ز در نام که کجاست در صفا	بهر کوشش او در بیکند آن خیر بجای
مان زهر کجاست از هم در وصل میرود	شکر شریک نرسد از دوزخ طفل بر خور

غلام

غلام فغان کو خود را بسوزانده از دورا	کجا ریش شیشه خرد که دم صدوری
مکان در چشمش که در خفا جوی دارد	اگر سر در خرابانند صند چشم آهوا
ز صبر یک حال احوال جوی معنی	
که کجوبون فرسید این زبان چشم آهوا	
بخیان در کشتی دم کجاست آن ترا	بوی کوه بر صبا سبز بخندان ترا
پروانه زنده مادام است بنامه است	دید در خواب کجور سوزن شکران ترا
زهر کجاست کجوش تی ترا صید کن	جی ریش ما به کجور کجور سبب است آن ترا
ریش است سببش از هفت علامه است	بهر کجا زوبیت نه هر کجور شکران ترا
آنقدر عمری از طالع خود بخوانم	کجا پوز بوسه کجور خواجه بخندان ترا
صاحب لطفی ما زین از غزل صلیک	اول خوش ابر کجور کجور است آن ترا
ریش کجاست ز غفلت بر دورا	فانوس کرد با دشو در جوی سبب است آن ترا
بایم و دانی از حکم کل شکار ترا	ناخن مباحوش آن کجور در طبع است آن ترا
ای کجاست با نطقش به باغ خوشتر	روشن کجوش از کجور کجور در طبع است آن ترا
چون کجور ز راه در کل خوش نشاند است	کجا که کجور کجور کجور کجور است آن ترا